

بقلم: آقای دکتر علی مظاهری

استاد دانشگاه پاریس

بقیه از شماره قبل

يك بحث تحقیقی ادبی و علمی

مناسبت نجومی خرگوش با ماه

فاما (گوش) که لفظاً و معنیاً با (هوش) قرابت دارد اصلاً با اوبیک شکل نوشته شدی و از آنجاست این دو مصدر فارسی دری یکی (نیوشیدن) یعنی گوش فرا داشتن و دیگری (هوشیدن) بمعنی ادراك نمودن و فهمیدن و اندر یافتن و (هوش) یعنی دریافتگی و ضمناً ناگفته نماند که خراسانیان قدیم را مخرج‌های هوزنبودی (اوشیدن) گفتندی چنانچه هنوز هم در ترکستان افغان و حدود کابل هوش را (اوش) و هوشیار را (اوشیار) گویند هر دو بدون هاء هوز و کلاهما بالوا والمجهوله .

پس خرگوش یعنی (نیک هوش) و تیزفهم و دانا و نیز (خواب خرگوش) بمعنی تجاهل العارف باشد معیناً عامه پندارند که خرگوش یعنی صاحب گوش خر! و خواب خرگوش یعنی خواب سنگین!

و حال آنکه خرگوش با اصلاً مشهورست بزیر کی و این کلمه زیر کی نیز همانست که عراقیان عموماً و طهارنه خصوصاً (زرنگی) گویند چه (زرنگ) پهلوی و (زیرک) بیای مجهول مقابل دری او بود .

و اصطلاح خواب خرگوش از آنجاست که هر چند پندارند که خرگوش ما نا در خواب است او همچنان بیدارست و بوی شکاریان را از دور (می‌شمد) یعنی (می‌شنود) و بگوش و شامه در مییابد و چون سگ یا باز را از پی او برانگیزند

اوایشان را چندان بازی دهد یعنی ازین سوی بآن سوی دود و دواند بجست و خیز سگ یا باز را بکلی گمیج و پریشان کند و خود را از شر ایشان خلاص گرداند و شکاریدن او بس مشکل بود تا بعدیکه فرنگان گویند (پوزه آن لاین) یا (میعاد خر گوش) یعنی اولاً خر گوش غافل و ار نشسته که مرا بشکرید بسم الله بفرمائید و بمحض اینکه تفنگ را بسوی او کشاد دهند از چپ و راست چندان جست و خیز گیرد که تا از مد نظر شکاریان ناپدید گردد و خویشان را برهاند اینست معنی (پزدادن خر گوش).

و در روایات اهل مشرق از ختائیان و جز ختائیان خر گوش همچنان شهرت دارد بزیر کی و هوشیاری و در اقصای ایشان هوشیارترین جانوران همانا خر گوش بود چنانچه بعضی را صورت چمن بسته که در داستانهای (مشرق) خر گوش قائم مقام روباه باشد در داستانهای (مغرب) ولی این درست نبود چه زیر کی روباه که موجودی است مضر بحال آدمیان يك زیر کی اهریمنی بود برخلاف زیر کی خر گوش که بحال آدمیان زیانی ندارد بلکه هم و هوشیاری خر گوش مصروف نجات خویشان و نوع خویش است *کلمه علم انسانی و مطالعات فرهنگی*

بهمین سبب در اصل حکایت (کلبله و دمنه) مراد از سرزمین خر گوشان سرزمین هوشیاران و مسلمانان است و مراد از سرزمین پیلان سرزمین یاغیان و کافران و از برای آن است که صدر اعظم خر گوشان (فیروز) یا (بهر روز) نام دارد و هر دو لغت بمعنی (روز به) باشد یعنی نیک بخت چه (فی) و (پی) و (به) هر سه بمعنی (پیه) است یعنی گوشت و نعیم و (روز) بمعنی (روزی) و (روزک) است که (رزق) مغرب آنست و پیروز یعنی (عاقبت محمود) و کسیکه ناجی باشد و مرزوق باشد از نعیم جنات خلد و بعبارة آخری (فیروز) یعنی بهشتی و (پیروزی) یعنی غلبه کردن بردشمنان دین و بهشت بر آمدن و (بهشت) بمعنی خلد برین و آسمان بود

و (فیروزه) را بخاطر رنگ کبود او فیروزه یعنی (پیروزی) گفتندی و او را دلیل بر (آسمان) گرفتندی و ازو نگین انگشترین کردندی و داشتن نگین فیروزه را ثواب دانستندی .

خلاصه که مراد از (گوش) یا (خرگوش) اختری است که مشهور ترین ستارگان او عبارت‌اند از (اکلیل) و (قلب عقرب) و (ذنب عقرب) و ازین جمله قلب عقرب مشهورترست که فرنگان او را (عنترس) نامند و پندارند که (تشر) مذکور در (اوستا) همان قلب عقرب است (۱) و لکن بنظر فقیر اشتباه فرنگان

(۱) لغت (تشر) دو تلفظ یا دو وزن دارد یکی بر وزن نشتر و دیگری بر وزن دختر و (تشر) در بعضی از لغات عجم بمعنی بزغال و در بعضی دیگر بمعنی آهو بچه است لکن لغویان از معنی کردن آن فرومانده‌اند - بنظر ما باید او را مقایسه کرد با *diestro* که لغتی است از آن فرنگان (اسپانیا) بمعنی چرب دست و هوشیار و (تردست) فارسی نیز صورتی از آن خواهد بود که بقارسی گوئیم (تردستی) و بزبان فرانسه گویند *dexterité* از *dextre* بمعنی دست راست که فرنگان (اسپانیا) *diestra* گویند بهر حال (تستر) یا (تشر) باید که اصلاً لغت خرگوش باشد و فرعاً آنرا نقت (فحل بزینه) و شاید (بوژینه) آورده اند و بزعم فقیر ترجمه و توجیه نام (زردشت) به اشتر زرد درست نبود چه رومیان آنرا بشکل (زر و آسطر) در آورده اند و (آسطر) یعنی ستاره نه (ستور) و (اشتر) و مراد ازین ستاره همانا دم عقرب یعنی (گوش) یا (خرگوش) خواهد بود - فاما (زر) قسمت اول نام او بمعنی (بیر) و زیرک (زرنگ) باشد چنانچه در (شاهنامه) نیز زال (زر) موسوم است هم بزیرکی و دانش وهم به سپیدی موی بیری - پس نام زردشت باید اصلاً *Zara-Tustra* بوده باشد بمعنی (زیرک خوگوش) یا بعبارۀ آخری بمعنی (بیر هوشمند) و در فارسی نیز اگر (تردست) را به (دست‌تر) منقلب کنم لغتی حاصل میشود نزدیک به *dexter* لطینی و *Sdiestra* اسپانیائی و *dextre* فرانسه و بعلاوه (گوش) از اسمهای اصیل فارسی باشد مانند نام (ابوالحسن گوشیار بن لبان جیلی) ریاضی‌دان مشهور معاصر (زکریای رازی) و (مرداوینج) و این نام مشابه است به نامهای دیگر از قبیل (بهمن یار) و (هرمز

بقیه در صفحه بعد

درینجاست که توجه کرده‌اند بدرستی قلب عقرب نه بموضع او از جهة طول او - فعلا در تقویمهای ایران ستاره (تشر) را (سهیل) خوانند و این جز آن سهیل مشهور است که بر (مجذاف سفینه) می‌باشد و آن ستاره درشت است لکن این ستاره است که در اسطرلابها (ذنب عقرب) نویسند و شعرای ما تقدم همگی اشاراتی دارند به ذنب عقرب نه بقلب عقرب منجمله (منوچهری) گوید :

دم عقرب بتابید از سر کوه الخ

وترکان و ایغوران نیز در حساب مشهور به (ماه و پروین) گویند (قویروق طوغدی) دم (عقرب ؟) بزاد یعنی طلوع کرد و آنرا دلیل بر وقت حصاد گیرند (راجع شرح لغات نوائی لمحمدخوئی) و حقیقت آنکه (گوش) یا (خر گوش) نام يك (اختر) یا باصطلاح اخترماران قدیم يك (خردك) است نه نام يك ستاره معلوم و معین و در نظر ساسانیان بمعنی فرشته بود که سر او سر خر گوش را مانستی و مهم او آنکه ماه را از خسوف برهاند .

و عادت (فالگوش) بوقت ماه گرفتن هنوز در دهات ایران باقیست و چه در وقت ماه گرفتگی زنان روستائیان (قاشوق) یعنی (کاسه) زنند و عموماً چنانست که با یکی چمچه بر یکی باطیه همی کوبند و بعادت شمنان خراسان قدیم بر در

بقیه از صفحه قبل

(یار) و (دین یار) و نحو اینها که طفل را احیاناً بمناسبت روز تولد او بنام همان روز نامیدندی که (اورمزد) و (گوش) و (بهمن) و (دین) از اسماء ایام ماهست .

معهدا در مغرب (ایران زمین) یکوقتی اشتباهاً (زردشت) را *Zarat-ustra* خوانده و شتر زرد معنی کرده و چون شتر زرد موی را بزبان سریانی و بزبان عربی (عیس) گویند این کلمه را بصورت (عیسی) یا (عیسو) دزآورده آنرا لقب پیغمبر نصاری گرفته‌اند - لکن ما معتقدیم که (پیر هوشیار) یا (پیر زیرک) با مقام زردشت مناسبت بیشتر دارد که (شتر زرد) و کل حزب بمالدیهم فرحون .

خانها کدیه کنند و از آنچه به حاصل شود از بقولات و جز آن آشی پزند گرامی و بدان آش نذری کند تا بر مراد برسند و (پیروز) شوند .

و ازین اصطلاح (فالگوش) نیز کلمه (گوش) بمعنی (خر گوش) هویداست و (فالگوش) نیز تحریف (خر گوش) باشد که تبدیل خای ثخذ بغای سعفص و تبدیل رای قرشت بلام کلمن در لغات عجم و جز عجم بسیار افتد و خود گفتیم که (خار) استخاره بود و (فال) نیز بهمین معنی باشد چنانچه لفظاً و معنی (خر گوش) و (فالگوش) یکمست .

فاما چگونه ممکنست که خر گوش قاشق زند ؟ برای دریافتن این معنی باقاصیص روستائیان و اساطیر پیشینان مراجعه باید نمود .

از جمله لعبت‌ها و بازیچه‌ها که در اقصای فرنگ معمول است یکی خر گوشی باشد ایستاده که طبل میزند و شکاریان را استهزاء میکند تمثال او غالباً در بساط دکانهای تفنگ فروشی دیده میشود و هم از جمله ملاحظی است که برای کودکان میسازند و آن خر گوشی است که دشمنان خود را ریشخند میکند .

و این صورت خر گوش طبل زن (۱) و داستان خر گوشی که در ماه می باشد

(۱) صدای طبل را فرهنگهای فارسی (اژیر) و (هزیر) ضبط کرده اند و (اژیریدن) هم بمعنی طبل کوفتن بود هم بمعنی حرکت کردن کاروان - چه جرکت و سکون کاروان را خواه کاروان لشکری بودی خواه کاروان کشوری بطبل کوفتن معلوم کردند از آنجاست اصطلاح (کوس رحیل) فرو کوفتن و از جمله منوچهری گوید :

الا یا خیمگی خیمه فرو هل که پشاهنگ بیرون شد زمزل

طیره زن بزد طبل نخستین شتر بانان همی بندند محمل

و (ابن جبیر) اندلسی که بروزگار اتابکان و خلافت (الناصر) بمکه معظمه و از آنجا به بغداد سفر کرد به همراه کاروان حاجیان ایرانی منجمله این مطلب کوس زدن را بخوبی شرح میدهد - همانطوریکه ما در وقت حرکت قطار آهن صفر میزنیم ایرانیان قدیم بوقت حرکت بقیه در صفحه بعد

از بقایای عقایدی است که در دوره ساسانیان از شمال ایران بفرنگ رسیده زیرا که اجداد فرنگیان اصلاً بر دین اشکانیان بودند و آثار دین اشکانیان در میان فرنگیان بسیار مشاهده میشود - و اگر ما بخواهیم جمله آن مآثر را که از مملکت اشکانیان و ساسانیان بفرنگ رسیده بر شماریم هر آینه حمل بر حب الوطن کنند و لندیان ما را به (جنگوئیزم) و پارسیان به (شوونیزم) نکوهش نمایند یعنی درد موروثی خود را بما نسبت کنند و حال آنکه ما بحمد الله و المنه ازین مرض مبرائیم و وطن خود را در آن جهان میدانیم نه درین کره خاک و علاقه ما بآن عالم است نه باین عالم فانی و خود اگر ما را نسبت بایران علاقه هست از آن جهت است ایران فنشاء خدا پرستی است و اینک قرب دوهزار سال میشود تا مسلمانی انحصار بایران دارد و مکتب خدا پرستی در هر کجای دنیا پیدا شده سرچشمه او از ایران بوده و بزرگترین و عزیزترین چیزی را که تا کنون بشر کشف کرده و آن همانا وجود ذات حضرت حق تعالی است جلا جلاله و عم نواله کاشف آن کشف بزرگ قوم ایرانی بوده و هنوز هم خدا پرست حقیقی فقط در ایران بهم میرسد نه دیگر

بقیه از صفحه قبل

کاروان کوس کوفندی بچند نوبت و در نوبت آخر بیکبار کاروان حرکت کردی و باین مناسبت (آزیریدن) یا (هزیریدن) هم بمعنی کوس فرو کوفتن و هم بمعنی حرکت کردن کاروان است و عربان که غالب لغات تمدنی و دینی خود را از زبان اشکانیان و ساسانیان گرفته اند ازین فعل در فعل تازی (هاجرهاجر و مهاجرة و هجرة) را ساخته اند و ازین ریشه است (هجر) و (هجران) بمعنی فراق و (هجرت) مانند هجرت پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم از مکه معظمه بمدینه طیبه .

فاما در مورد (خرگوش) طبل زدن و (آزیریدن) او بمعنی نقل مکان کردن اوست بفوریت بهمین مناسبت است که فرنگیان مبداء هجری را (هزیر) نامند و گریختن معنی کنند و گویند که محمد (ص) از مکه بمدینه گریخت لکن بحقیقت حضرت نقل مکان فرمودند نگریختند چه (هزیریدن) بترك وطن گفتن است از روی اندیشه و قصد و این غیر از فرار کردن و هزیمت شدن بود و هجرت حضرت از روی طرح و نقشه بودی و تا اندازه مهم بودی که بعدها آنرا مبداء تاریخ نهادند و بدان مباهات نمودند .

جای پس هر کسی که خدا پرست بحق باشد او ایرانی است و آنکه خدا پرست نباشد او دروغگوی و کافر بود هر چند که بحسب ظاهر از پشت فریدون و ایرج زاده باشد مافقط باین معنی وطن پرستیم و کسانی را که برای وطن بمعنی دیگری قائلند بت پرست میدانیم .

از سر حب الوطن بگذر مایست

که وطن زانوسوت جان زینسوی نیست

والله الموفق بالصواب واليه المرجع والمآب

تذییل

(الف) از جمله اشتباهات عجیب که ایرانیان و خاورشناسان را دست داده یکی ترجمه (تشر) است به شعرای یمانی که فرنگان (سیریوس) خوانند و (سیریوس) تلفظ رومی (شعری) باشد و ازین اشتباه اشتباهات تاریخی دیگر فرو زاده که در نتیجه (مار کوارت) آلمانی و دیگران را صورت بسته که ایرانیان ماههای فروردین ، اردیبهشت الخ را از اقباط و فراعنه گرفته اند و این کاملاً خلاف حقیقت بود بلکه درست عکس آن صحیح بود - ان شاء الله تعالی بعدها چیزی درین باب خواهیم نوشت .

در اینجا همین قدر می گوئیم که (لئوپولد - د - سوسور) اول کسیست که معلوم نمود که (تشر) در صور عقرب است لکن آنرا (عنترس) یعنی قلب عقرب دانست و حال آنکه از نظر ما (دنب) عقرب درست بود نه (قلب) هر چند که قدما خود درین باره متحیر بوده اند مثلاً حکیم انوری علیه الرحمه در (دوش سلطان چرخ آینه فام) وصف افلاك کند و گوید :

تیغ مریخ پیش صیقل (قلب)

تخت خورشید زیر سایه (شام)

یعنی (مریخ) را خانه در قلب عقرب و خورشید را خانه در شعرای شامی

بود! و شعرای شامی بنا بر مشهور از کوا کب (کلب اصغر) بود - مع هذا کله در تضعیف همان قصیده حکیم را قصیده دیگرست بمطلع (جرم خورشید چون گه شام) که آنجا نیز وصف افلاک کند لکن گوید:

تیغ مرغ در (دم عقرب) تخت خورشید بر (سرضغام)

ومراد از (سرضغام) منخر (اسد) بود.

(ب) دیگر ناگفته نماند که خرگوش بر دو نوعست یکی (خرگوش) بر قدیم که عربان (ارنب) و فرنگان *lickre* خوانند دیگر (خرگوش) ینگى دنیائی که فرنگان (اسپانیا) اورا *conejo* و فرنگان پاریس *lapin* گویند و میان هر دو نوع تفاوت چند باشد از جمله یکی اینکه ماده ارنب هر بار بیش از دو بچه نزاید و در میان علف زار لانه کند و کاملاً وحشی باشد و دو پای او سخت درازتر از دو دست او باشد و سخت چابک و سبک پای باشد.

و حال آنکه خرگوش ینگه دنیائی ماده اش هر بار ده دوازده بچه کند و حیوان اهلی باشد و (ترکان ینگى دنیا) اورا مانند مرغ خانگی تربیت کردند و گوشت ایشان علاوه بر گوشت مرغ ینگى دنیائی منحصر بگوشت او بودی و اول بار این خرگوش ینگى دنیائی را فرنگان (اسپانیا) به برقدیم بار آوردند و تربیت کردند همانوقت که مرغ ینگى دنیائی را که طهارنه (بوقلمو) گویند بیآوردند لکن بعضی ازین نوع بحال توحش بازگشت.

و این خرگوش ینگى دنیائی سرعت نشو و نما کند و بحال زراعت سخت بسیار مضر بود - در حدود طهران سی چهل سال پیش ازین هنوز (بوقلمو) نادر بود و خرگوش ینگى دنیائی را بایران نیاورده بودند و گر نه ازوی خسارت بسیار به برزگران و مزارعان رسید و این خرگوش لانه ها در زیر زمین حفر کند و مانند موش نقاب باشد و احیاناً از زیر دیوارها بمیان باغها در آید و باندک زمانی محصولات را نابود گرداند.